مردمسالاری دینی از کدام زاویه؟

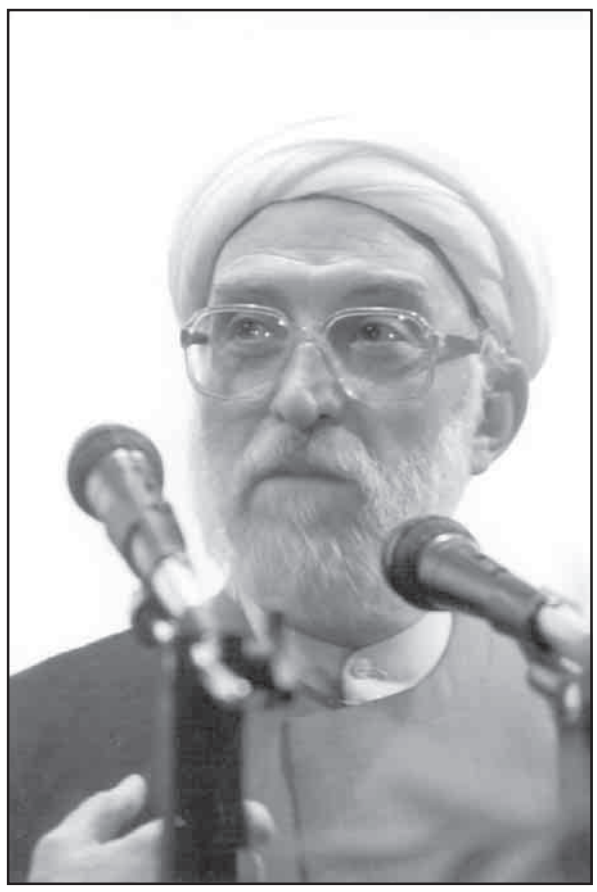

محمد مجتهد شبستری

اشاره:

آنچه که پس از دوم خرداد ۷۶ به عنوان یک جنبش اجتماعی شناخته شد، «دمکراتیزاسیون» را به عنوان هدف اصلی حرکت خویش مطرح کرد. این پروسه که از سوی نخبگان جنبش عبارت «مردمسالاری» را برای خود یافت، آرام آرام پسوند «دینی» را نیز بر خود پذیرفت.

اندکی بعد، جریان‌هایی که در قالب این جنبش قرار نداشتند، تفسیرهایی از «مردمسالاری دینی» ارایه دادند که گویی آن را از «مردمسالاری» متمایز و متفاوت می‌سازد. اصلاح‌طلبان برای آن که چنین تفسیرهایی در مقام معیار و مبنا قرار نگیرند و نظیر آنچه که برای «جمهوریت» در جمهوری اسلامی رخ داد، برای «مردمسالاری» در مردمسالاری دینی حادث نشود، در گفتارها و نوشتارهای خویش از زوایای مختلف به تبیین دیدگاه و قرائت خویش از «مردمسالاری دینی» پرداخته‌اند.

در همین راستا، چندی پیش، جبهه مشارکت اقدام به برگزاری همایشی تحت عنوان «مردمسالاری در جامعه دینی» نمود که حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر «محمد مجتهد شبستری» از سخنرانان آن مراسم بودند. متن کامل این سخنرانی که در تالار شهید چمران دانشکده فنی دانشگاه تهران ایراد شد، در پی می‌آید.

گروه سیاسی

اگر از ابتدای انقلاب ما یک سلسله بحث‌های تحلیلی و عقلانی می داشتیم درباره این که چه می خواهیم و چه نوع حکومتی قرار است با چه ساختاری در مملکت به وجود بیاید، بسیاری از مشکلاتی را که الان با آن مواجه هستیم را نداشتیم. با این حال، خوشحالم از این که چند سالی است از این قبیل بحث‌ها شروع شده است. بحثی که بنده می خواهم مطرح کنم در حول و حوش عنوان کلی «مردمسالاری در جامعه دینی» مقایسه‌ای است میان ارزش‌های مردمسالاری و ارزش‌های دینی و این که میان اینها چه نوع نسبتی می تواند برقرار شود.

در ارتباط با مسأله مردمسالاری دینی و یا مردمسالاری در جامعه دینی از منظرهای گوناگون می شود بحث کرد. مثلاً بحث جامعه شناسانه کرد یا از جنبه حقوقی تحلیل کرد که اصلاً آنچه که در واقعیت جامعه ما است، چیست و دینی بودن مردمسالاری در جامعه ما به چه معناست؟ آیا از منظر جامعه شناسی، دینی بودن صفت است یا قید است؟ در کنار اینها، نگاه دیگری نیز می شود به این مقوله انداخت و آن، نگاه کسانی است که اشتغالاتی مانند من دارند. یعنی کسانی که می خواهند این مشکل را حل کنند که چگونه می توان یک رویکرد عقلانی قابل قبول به متون دینی داشت. چرا که استنباط ما این است که یک رویکرد عقلانی قابل قبول به اصول دینی در صحنه حاضر نیست و تفسیرهایی که از متون دینی ارائه می شود، تفسیرهایی عقلانی و قابل دفاع نیستند. بلکه این تفسیرها، یک سلسله سلیقه‌هاست. یک سلسله رویکردهای سلیقه‌ای و توافقی هست که در شرایط خاص از گذشته به وسیله کسانی بنیانگذاری شده است. در آن عصر که این نوع رویکردها بنیانگذاری می شده در هیچ جای دنیا تفسیرهای عقلانی و علمی و قابل دفاع به متون دینی در معنای امروزی وجود نداشته است. نه تنها در میان مسلمانان وجود نداشته است بلکه در هیچ جای دنیا نیز وجود نداشته است.

اما در ۳۰۰ یا ۴۰۰ سال اخیر، همان طور که علم و دانش جدید در رشته علوم تجربی بسیاری از دستاوردهای جدید را داشته است و انسان با آن دانش زندگی می کند، در جنبه‌های فرهنگی نیز داستان از همین قرار است. سه یا چهار قرن است که در رویکرد به متون دینی، زمینه‌های متعددی به وجود آمده که از منظر عقلانی، قابل دفاع هستند و پیروان ادیان گوناگون از این نظریه‌ها استفاده می کنند. امروز، شیوه‌های تفسیر سلیقه‌ای و بدون مبنای عقلانی کنار گذاشته شده است، چون دیگر قابل دفاع نیستند. امروز، برای پاسداری کردن از روش‌های گذشته و غافل بودن از روش‌های جدید و بهره‌مند شدن از تئوری‌های تفسیر متون و رویکرد به متون دینی که در عصر حاضر انسان از آن بهره‌مند است، هیچ عذر قابل قبولی ندارد و به هیچ وجه، موجه نیست.

مشکلات ما هم از اینجا ناشی می شود که در حوزه تفسیر و تبیین متون دینی که علما به آن «استنباط» می گویند یا در عرف، به آن «اجتهاد» می گویند، حاضر نیستیم به این نظریه‌های جدید و روش‌ها و رویکردهای جدید کمترین اعتنایی بکنیم. بعد از انقلاب هم متأسفانه فرصت و مجالی برای طرح چنین مسائلی پیش نیامد و اگر هم، گاهی بحث‌های اینچنینی به وجود می آید تا تفسیر و تحولی در چگونگی رویکرد به متون دینی به وجود بیاورد تا از آنهایی که دعوی تفسیر متون دینی، دعوی استنباط، دعوی اجتهاد، دعوی افتاء و یا دعوی علم فقه را دارند، بپرسیم که «چگونه رویکرد خود را توجیه می کنید؟» با انواع مخالفت‌ها روبه‌رو می شویم. روند متوقف می ماند و مورد بی مهری شدید قرار می گیرد.

پس از این مقدمه، چند نکته‌ای عرض می کنم که با این مشغله و دغدغه ذهنی در ارتباط است. نکته اول این است که «ارزش‌های مردمسالاری» یک سلسله ارزش‌هاست که یک آبشخور و خاستگاه ویژه دارد و ارزش‌های دینی به طور کلی خاستگاه دیگری دارد.

اگر نخواهیم مفهوم «مردمسالاری» را تحریف بکنیم و مردمسالاری را آن گونه بفهمیم که در جهان امروز و در محافل علمی از آن برداشت دارند، می بینیم که مردمسالاری یک سلسله «ارزش‌های توافقی-ضمنی» دارد. خاستگاه این ارزش‌ها، نوعی توافق است؛ از نوع جنبی. ارزش‌های مردمسالاری از این قبیل است: «اصالت قرارداد»، «رضایت و قبول عامه به عنوان منبع مشروعیت»، «اصالت برابری مدنی»، «اصالت خودمختاری فرد در زندگی اجتماعی-سیاسی»، «اصالت قانون و قانون گرایی»، «اصالت شهروندی و تلقی شدن هر فرد به عنوان یک شهروند»، «اصالت حاکمیت مردم» و «اصالت حقوق بشر». اینها یک سلسله اصالت‌ها یا ارزش‌ها هستند؛ چون، هویت اینها هویت ارزش گونه است. مردمسالاری با اینها شکل و محتوا پیدا می کند. نمی خواهم در این باره بحث کنم که «آیا اینها از حقوق طبیعی گرفته می شود یا نه؟» آنچه که مسلم و کم دردسرتر است این است که ارزش‌های مذکور را به مثابه «توافق»هایی فرض کنیم. یعنی در یک جامعه مردمسالار، فرض و توافق بر این است که مردم در زندگی خود، این ارزش‌ها را «قرارداد» و «توافق» تلقی کنند. این توافق‌های خاص مردمسالاری باید وجود داشته باشد تا حکومت در میان مردم شکل بگیرد.

البته به وجود آمدن این ارزش‌ها و اصالت‌ها در هر مرحله‌ای از تحولات اجتماعی، متصور نیست، بلکه زندگی کردن با این توافق‌های ضمنی و جمعی در مرحله خاصی از تحولات اجتماعی امکان‌پذیر است. در واقع، جامعه به لحاظ تحولات اجتماعی باید به یک جامعه خاصی رسیده باشد تا توافق‌هایی هرچند ضمنی بر سر ارزش‌های مردمسالاری شکل بگیرد و قراردادی جمعی میان انسان‌ها حاصل شود.

البته، در جوامع دیگر ممکن است انسان‌ها به گونه دیگر زندگی کنند. امکان دارد که نه مفهوم شهروند وجود داشته باشد، نه اصالت قبول عامه وجود داشته باشد، نه حقوق بشر به این شکل و به صورت حریم‌های غیرقابل عبور افراد برای هر فرد وجود داشته باشد. انصافاً هم نمی شود گفت و یا یک سلسله استدلال‌های فلسفی اقامه کرد که انسان‌ها در جوامعی که آن گونه زندگی می کنند و این توافق‌های جمعی را ندارند، غلط، بد، غیر طبیعی و یا غیرانسانی زندگی می کنند. واقعیت قضیه این است که بر اثر تحولات اجتماعی، مردم جامعه با واقعیت‌هایی چه در عالم معرفت و چه در عالم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روبه‌رو می شوند (چیزی که در جامعه‌شناسی به آن تحولات اجتماعی و تحولات فرهنگی گفته می شود) که به دنبال آن به این نتیجه می رسند که ما اگر با این توافق‌ها زندگی کنیم، انسانی زندگی کرده‌ایم. بنابراین، هویت آنها یک سلسله «هویت توافقی» است. در حالی که هویت ارزش‌های دینی، هویت توافقی نیست.

این گونه نیست که جماعتی به طور ضمنی توافقی بکنند بر این که یک سلسله امور را «ارزش‌های دینی» تلقی بکنند. منشأ دین هرچه هست، منشأ ارزش‌های دینی هم همان است. ممکن است بر این امر توافق کنیم که منشأ دین، نوعی «قوه تجربه دینی» است. البته تجربه در معنای وسیع کلمه نه الزاماً تجربه به این معنا که تجربه به مفهوم دینی برای کسی اتفاق افتاده باشد. بلکه در معنای عام، آن طور که بسیاری متکلمان و فیلسوفان دین نیز آن را می پذیرند؛ تجربه «اساس مندی هستی» به معنای تجربه‌ای که هر انسان در درون خود می تواند داشته باشد. گویی انسان یک اساس و ریشه‌ای دارد و یک ذات فراگیر مطلق به او امکان بودن می دهد.

اگر منشأ دین نوعی تجربه دینی در معنای عام کلمه باشد منشأ ارزش‌های دینی نیز درست همان است و با توافق ایجاد نمی شود. قداست‌های دینی که برای انسان‌ها پیدا می شود، این قداست‌ها، حرمت‌ها و کشش‌های دینی که بداند تجربه‌های دینی در معنای عام خود برای انسان ایجاد می شود، اینها ارزش تولید می کند. مکان‌هایی را با ارزش می کند و سخنانی را با ارزش می کند. انسان‌هایی را با ارزش می کند.

ظاهراً این طور تصور می شود که ارزش‌های مردمسالاری دینی یک سلسله ارزش‌های دینی هستند و محتوای دینی دارند اگر قرار باشد مردمسالاری دینی این طور معنا شود پسوند «دینی» قید خواهد بود نه صفت یعنی معنی این سخن آن خواهد بود که آن مردمسالاری مهم است که دین می گوید. آیا می توان از این دعوی و رویکرد دفاع عقلانی کرد؟

بنده از زاویه رویکرد به متون دینی که به این مسأله نگاه می کنم، می بینم که این سؤال را به این آسانی نمی شود پاسخ داد. به این معنا که اگر این پرسش را بشکافیم، معنایش این است که آیا می توان در جامعه ما یک رویکرد عقلانی قابل دفاع به متون دینی و به کتاب و سنت به دست داد؟ اگر معتقدیم که ارزش‌های مردمسالاری در متون گنجانده شده است، آیا می توان از این دعوی و رویکرد دفاع عقلانی کرد؟ یا این که نه مسأله باید شکل دیگر به خود بگیرد و آن این است که چون نمی توان از این رویکرد، دفاعی عقلانی کرد، پس باید این طور فکر کرد که مردمسالاری همان «مردمسالاری» جاهای دیگر است بدون تحریف مفهوم مردمسالاری؟

اگر این امر را بپذیریم، در واقع پذیرفته‌ایم که ارزش‌های مردمسالاری درون متون کتاب و سنت و اینها در سیره معصومین موجود نیست. استدلالی هم که ارائه می کنیم این است که ارزش‌های مردمسالاری جزو یک سلسله ارزش‌هایی هستند که تا جامعه دچار تحولات ویژه‌ای نشده باشد، به وجود نمی آیند. به عبارتی، در عصرهای گذشته که ما در بررسی متون دینی با آنها سر و کار داریم، جامعه دچار این تحولات در آگاهی‌های انسان‌ها نشده بود. این در حالی است که ما در دنیایی جدید زندگی می کنیم که دولت و جامعه به مفهوم جدیدش معنا پیدا کرده‌اند و نیز قانون، شهروندی و حاکمیت مردم مطرح شده‌اند. اینها مواردی است که قبلاً وجود نداشت. اینها از مفهومات جدید زندگی انسانی است. ما باید برویم و این ارزش‌ها را پیدا کنیم.

این است آن بحثی که باید به جد دربگیرد.

یعنی در شرایطی که عده‌ای می گویند این ارزش‌ها در متون دینی موجود است و به ویژه از آن موقعی که یک مقدار اختلاف نظرها بارز شده، به میدان آمده‌اند و می گویند «نه آن چیزی که ما می گوییم یک چیز دیگری است» و می خواهند معنایی خاص به مردمسالاری دینی بدهند، اهمیت موضوع بیشتر شده است.

این عده، درست بیان نمی کنند که آن چیزی را که نمی خواهند بگویند در متون دینی هست، چیست؟ «مردمسالاری دینی» است یا «دین سالاری مردمی» است. این دو، مفهومی کاملاً متفاوت دارند و من می خواهم این را عرض کنم که آن چیزی که الان جامعه ما شدیداً به آن نیاز دارد، موقعیت دادن به یک سلسله بحث‌های عقلانی است از جمله در این زمینه که اصولاً شیوه‌های رویکرد عقلانی قابل دفاع و قابل قبول به متون دینی چیست؟

بایستی در این مقوله سرمایه گذاری زیادی صورت بپذیرد چرا که بدون در گرفتن یک سلسله بحث‌های عمیق و همه جانبه، مشکلاتی از نوع این که «مردمسالاری دینی چیست» حل نخواهد شد. پاسخ به چنین پرسش‌هایی تنها به بحث‌های جامعه شناسانه نیاز ندارد. بلکه بحث‌هایی الهیاتی نیز لازم دارد. چون قضیه با دین مأنوس است. متأسفانه در محافل علمی ما در این باره هیچ گاه بحث نمی شود. «افتاء» وجود دارد ولی هیچ کس با فتوا دهنده بحث نمی کند که «شما با کدام رویکرد قابل قبول این فتوا را داده‌اید؟» و این نقص وجود دارد.

اگر صحبت از اصلاحات است قطعاً در جامعه‌ای مثل جامعه ما افکار اصلاحی بدون به وجود آمدن یک سلسله بحث‌های جدی عقلایی و الهیاتی مربوط به تفسیر متون دینی به جایی نمی رسد. این بحث‌ها مختص جامعه ما هم نیست. در جوامع غربی نیز پاره‌ای احزاب نظیر حزب دموکرات مسیحی آلمان وجود دارند که همین مسأله را دارند. آنها نیز خودشان را به مسیحیت و دین محدود کرده‌اند و از موضع دین می خواهند دموکراسی را بپذیرند. یعنی می گویند: «ما به عنوان مسیحی می پذیریم که با دموکراسی زندگی بکنیم» و این بحث یک ریشه تاریخی دارد. تا سال ۱۹۶۴ واتیکان با حقوق بشر سخت مخالف بود و می گفتند: اینها «ضد دین» و «ضد مسیحیت» است. تا اینکه متفکرانی از چند جای دنیا کنار هم آمدند و تفسیرهایی ارائه دادند که عالم کاتولیک را هماهنگ با دنیای مدرن کرد و این هماهنگی از آنجا ناشی شده است.

امروز، حقوق بشر را در حوزه مسیحیت می پذیرند. با این استدلال که هر انسانی در جامعه مدرن، باید یک حریم غیرقابل تجاوز داشته باشد و باید آن «حریم» غیر قابل تجاوز را معین کنیم. آنها معتقدند که در دنیای جدید و در زندگی مدرن اگر هر انسانی چنین حریم و حقوقی داشته باشد، بهتر می تواند به عنوان یک مسیحی زندگی کند تا اینکه حقوق بشر را برایش به رسمیت نشناسند و به نظام‌های توتالیتر تن بدهند.

آنچه که ما متأسفانه فاقد آن هستیم، واردنشدن در این بحث است. نتیجه‌ای که می خواهم بگیرم این است که اگر بنابر این باشد که رویکردی را که می گوید «ارزش‌های مردمسالاری چیزهایی است که در متون دینی هست» اتخاذ نکنیم، یک راه دیگر باقی می ماند که در واقع همان «معنای درست مردمسالاری دینی» است.

در این معنا، از زاویه‌ای به مقوله مردمسالاری دینی نگاه می کنیم که با آن نگاه، متفاوت است.

از این زاویه مسلمانان این سؤال را برای خود در جامعه دینی مطرح می کنند که «اگر ما با شکل حکومت مردمسالاری زندگی کنیم با مسلمانی ما سازگارتر است یا اگر با شکل حکومت‌های استبدادی و توتالیتر؟» یعنی ما در اینجا نمی آییم تعریف و محتوای مردمسالاری را عوض کنیم و آن را از موضع عدم تقید به دین و ایمان می پذیریم. به این معنا که به عنوان مؤمنان و مسلمانان این سؤال را مطرح کنیم که اگر این ارزش‌ها را به صورت توافقی بپذیریم و شکل حکومت مردمسالار را تأسیس کنیم و با آن زندگی کنیم، با مسلمانی ما بیشتر سازگار است یا از راه دیگر؟ پاسخ را این گونه می دهیم که از حوزه ایمانی و دینی صحیح‌تر این است که در دنیای امروز به منظور اینکه ستم کمتر شود، عدالت اجتماعی تحقق یابد، هر کسی بتواند آن را تحقق بخشد، ایمان‌ها تحمیلی و اجباری نباشد و شکوفایی در جامعه باشد، یعنی فواید نسبی که به شکل حکومت‌های مردمسالاری دینی مترتب است را به دست آوریم، باید از زاویه دین، مردمسالاری را بپذیریم.

در طول تاریخ هم همیشه اینچنین بوده است. ملت‌ها انواع و اقسام زندگی‌ها را پذیرفته‌اند که این نوع زندگی‌ها در متن دین وجود نداشته است. اینها پذیرفته‌اند چون با مسلمان بودن خود سازگارتر یافته‌اند.

البته تردیدی نیست که پذیرفتن مردمسالاری با ارزش‌های دینی توافقی و جذب کردن آن در داخل فرهنگ ما مسلمانان موجب تجدیدنظر در سیستم ارزشهاست و شکی در آن نیست و درست همین مسأله تجدیدنظر در سیستم ارزش‌های موجود به منظور جا باز کردن برای ارزش‌های مردمسالاری است. اگر ما همچنان از ارزش‌هایی که خشونت را ترویج می دهند، دفاع کنیم جا برای مردمسالاری باز نمی شود. تجدیدنظر و بازسازی در ارزش‌ها امکان‌پذیر است و همیشه افراد جوامع به مناسبت تحولات جامعه در سیستم‌های ارزشی موجودشان تجدیدنظر و بازسازی می کنند. اگر ارزش‌های دینی را که از ۱۴۰۰ سال پیش در میان جوامع ما حکومت کرده و وجود داشته مشاهده می کنیم که به مناسبت تحولات اجتماعی در فرصت‌های مختلف به شکل‌هایی بازسازی شده‌اند و اجتهاد واقعی در اینجا شکل می گیرد. شهروند درجه یک و درجه دو در عرف و سنت و در سیستم ارزشی ما وجود دارد و باید آن را بازسازی کنیم و تغافل هیچ مشکلی را حل نمی کند. یکی از آقایان نوشته بود شما می گویید که به نفع دموکراسی در فکر اسلامی تجدیدنظر کنیم، بیایید به جای آن، به نفع فقه اسلامی در دموکراسی تجدیدنظر کنید. من می گویم مسأله این است که بدانیم کدامیک از روش‌ها معنا و مفهوم عقلانی دارد و کدامیک ندارند. مسأله «این» و «آن» نیست.